

بزرگتر مساوی



شماره ۵ "خرداد ماه ۱۳۹۴"



چشم‌ها را باید شست؛ گزارشی از اولین
فستیوال هنری دانشجویان دانشکده
دندانپزشکی مشهد

روی دایره؛ جوایبه مدیر گروه محترم بخش ارتودنسی
به زیردره بین (نقد دانشجویی بخش ارتودنسی)

بی‌علاقگی دانشجویان یا بی‌انگیزگی سیستم آموزشی؟

تکامل ناقص داروین‌یسمی در دندانپزشکی

دغدغه‌ای از جنس DMFT

تندیس نخل طلایی



فهرست:

روی دایره؛جوابیه مدیر گروه محترم بخش ارتودنسی به زیر ذره بین

(نقد دانشجویی بخش ارتودنسی) //۳

تکامل ناقصی دارویشیمی در دندان پزشکی // ۴

چشم‌ها را باید شست:نگارشی از اولین شیرال هنری دانشجویان

دانشکده دندانپزشکی مشهد //۵

فان ☺ ترم //۶

دندانهای از جش DMFT //۷

پیشگشی به جناب یونیت //تعظلات ناپ برای صیقل روح // ۸

بی علاقهی دانشجویان یا بی انگیزگی سیستم آموزشی //۹

نماینده چان // ۱۰

تندیس نخل طلایی //۱۱

سخن آخر // ۱۲

روی دایره؛جوابیه مدیر گروه محترم بخش ارتودنسی به زیر ذره بین (نقد دانشجویی بخش ارتودنسی)

دکتر مجید قنبرزاده

از ابتدای دوره‌ی دانشجویی تا فارغ التحصیلی، اعتراض دانشجویان را در سال‌های گذشته به همراه داشت و دانشجویان پیشنهاد نمودند تا به منظور استفاده از نظرات اساتید مختلف، در هر ترم تحصیلی با استاد جدیدی واحد مربوطه را بگذرانند. لذا در بخش به همین صورت برنامه‌ریزی انجام شد، ولی از زمانی که انتخاب واحد توسط دانشجویان محترم انجام می‌شود، گروه‌بندی تغییر کرد و ناچارا اساتید با لیست ارائه شده از اداره‌ی آموزش و تا حد امکان عدم تغییر استاد مربوطه به برنامه‌ریزی مبادرت نمودند. لذا با توجه به مسایل فوق، از ترم آینده تا حد امکان دانشجویان با یک استاد واحد آموزش خواهند دید .

۵- در مورد شلوغی و بی‌نظمی بخش با همکاران صحبت شد و مقرر گردید، تمهیدات لازم انجام شود .

۶- امتحانات پایان‌بخش که به صورت ارائه یک کیس و اسلایدوار برگزار می‌شود به منظور ارتقاء دانش عملی دانشجویان برنامه‌ریزی شده است ولی با توجه به بازخوردی که در سنوات گذشته داشته‌ایم انشا... تغییراتی در این مورد داده خواهد شد.

۷- کمبود تجهیزات بخش نظیر پلایر و ... تابع سیاست‌های کلی دانشگاه و دانشکده می‌باشد و اینجانب بعنوان مدیر گروه ارتودنسی از ریاست محترم دانشکده و معاون مالی و افراد دست‌اندرکار، نهایت سپاس و امتنان را دارم که درخواست‌های خرید و تجهیز بخش ارتودنسی را تا حد امکان جامه‌ی عمل می‌پوشانند و آنچه در حد توان می‌باشد با درایت و سیاست کلی دانشگاه و دانشکده به انجام می‌رسانند.

در خاتمه از دانشجویان محترم که نظرات و پیشنهادات خود را ارائه می‌دهند کمال سپاس و تشکر را داریم و منتظر پیشنهادات جدیدی می‌باشیم.

دکتر مجید قنبرزاده – مدیر گروه ارتودنسی

**صاحب امتیاز و مدیر مسئول محترم گاهنامه بزرگتر مساوی ۳۲
سرکار خانم آزاده ایزدجو**

با سلام و احترام و با سپاس از انتشار گاهنامه وزین شما، در پاسخ به مطلب ((زیر ذره‌بین)) شماره ۴ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۴ بدینوسیله ضمن تشکر از شما و کلیه دست اندرکاران تهیه و چاپ این گاهنامه، موارد زیر به استحضار می‌رسد و تقاضا نمودیم در شماره‌ی بعد جهت تنویر افکار عمومی این حق برای اعضاء هیئت علمی بخش ارتودنسی محفوظ بماند و جوابیه‌ی مزبور به مرحله چاپ و انتشار برسد:

۱- در مورد درگیر کردن دانشجویان در مرحله معاینه و تشخیص، مشکلی که بخش ارتودنسی در حال حاضر با آن مواجه می‌باشد، کمبود بیمار است، ولی مقرر گردید در همان جلسه اول، همکاران محترم فرصت بیشتری به منظور ارائه‌اطلاعات بیمار و تشخیص ناهنجاری، کمک به نحوه‌ی درمان چه بصورت ثابت یا متحرک بحث و تبادل نظر بیشتری انجام شود .

۲- تعیین یک رفرنس یکسان و مورد تایید تمامی اساتید به منظور آمادگی بیشتر دانشجویان با آزمون ورودی تخصصی می‌باشد. لذا بنظر می‌رسد، دانشجویان بهتر است با رفرنس‌های دیگری که از زمینه‌ی مباحث مختلفی صاحب نظرتر می‌باشد استفاده کنند، تا مهارت بیشتری کسب کنند.

۳- ارائه مبحث سفالومتری متناسب با کوریکولوم آموزشی وزارت بهداشت می‌باشد و از نظر تقدم و تاخر ارائه‌ی واحدها منطقی و غیر قابل تغییر می‌با شد.

۴- اتفاق نظر یکسان در مورد نحوه‌ی درمان و بحث طرح درمان، حتی در بین اساتیدی که چندین سال تجربه‌ی کار درمانی دارند، در رشته ارتودنسی اجتناب‌ناپذیر است و در مورد یکسان بودن اساتید

چشم ها را باید شست؛ گزارشی از اولین فستیوال هنری دانشجویان دانشکده دندانپزشکی مشهد

سید فرید شریفی

هنر... از دیرباز تاکنون همراه همیشگی انسان‌ها بوده هست و خواهد بود... از نقاشی‌ها و نمادهای ابتدایی بر دیواره غارهای انسان‌های اولیه تا طرح‌های فضایی و سه بعدی فضانوردان و ساکنین احتمالی کره مریخ در آینده‌ای نه چندان دور!! گفته می‌شود که هنر به همراه کتاب، غذای روح انسان هاست.. هر انسانی فارغ از هر سلیقه و تجربه و عقایدی هنر را درک می‌کند و به فراخور شخصیت خود با آن ارتباط برقرار می‌کند. از این رو هنر جایگاه ویژه‌ای در جوامع علم‌پرور و دوستدار کرامت انسانی دارد.

و اما اولین فستیوال هنری در تاریخ دانشکده دندانپزشکی مشهد!

نقاشی‌های دانشجویان داخل فضای استخر همراه موسیقی‌های کلاسیک و آرامش‌بخش... چه کسی فکرش را می‌کرد...؟ هنر دلرباست چون بی آرایش است... در این روز شادی واقعی را در چهره تک‌تک اساتید و دانشجویان دیدیم...

هر کسی با هر تفکر و اعتقاد و حزب و سلیقه‌ای آن روز! داخل آن استخر! هنر را خالصانه می‌دید و چشم‌هایش از شادی و لذت می‌درخشید.. و این به معنای کلمه یعنی هنر!

توصیف بیش از این نه لازم است و جایز .. چرا که این چنین مفهومی را که تنها روح در می‌یابد نمی‌توان در کالبد کلمات گنجاند... به امید روزهای بهتر و گام‌های سازنده‌تر و ریشه‌های عمیق‌تر هنر در این دانشکده علم و هنر پرور

گزارش تصویری از یک اتفاق هنری که با همت خانم دکتر یگانه خزاعی (ورودی ۸۹)

و خانم دکتر گلناز گلرخیان (ورودی ۸۹) و پشتیبانی

بی‌دریغ خانم دکتر ملک نژاد (معاونت دانشجویی و فرهنگی) برگزار شد.



تکامل ناقص داروین‌یسمی در دندان پزشکی

بسمه تعالی

در سالیانی که در کشور دانشکده‌های این چنینی دندانپزشکی وجود نداشت و دندانپزشکان معدودی اغلب با مدرک اخذ شده از کشورهای دیگر به این حرفه مشغول بودند و علم دندانپزشکی هم به صورت کلی در کشور جا نیفتاده بود افرادی در هر شهر و روستا و آبادی بودند که اورژانس‌های دندانپزشکی که مسلماً به کشیدن دندان خلاصه می‌شد را با وسایلی که آشنا هستید، انجام می‌دادند. این دندان‌کن‌ها، کم‌کم در معیت دندانپزشکان اطلاعات و تجربیاتی در مورد سایر درمان‌های دندانپزشکی رایج از قبیل ترمیم و پروتز و ... کسب کردند و دامنه‌ی کاری خود را افزایش دادند و به دلیل تعداد بسیار اندک دندانپزشکان، بدون نگرانی و بدون رقیب و مواخذه از طرف مقام بالاتر به کار خود تحت عنوان دندانپزشک ادامه دادند و کم‌کم آن کار جانبی تبدیل به شغل و درآمد و شان اجتماعی برای این قشر شد. با زیاد شدن دانشکده‌های دندانپزشکی و به تبع آن دانشجویان و فارغ التحصیلان این رشته کم‌کم تداخلات کاری بین این دو طیف بوجود آمد. علم و تجربه. در این رقابت مسلماً از نظر قانونی و حرفه‌ای حق با دندانپزشک آکادمیک بود. مجلس هم در ابتدا تصمیم به حذف دندانپزشکان تجربی از چرخه اقتصادی کشور داشت ولی به دلایلی باز هم برای این افراد حیطه اختیارات بسیار محدودی مشخص شد که نه سیخ بسوزد و نه کباب. ولی باز هم دندانپزشکان تجربی که سالیان سال در این رشته فعالیت داشتند و آینده شغلی خود را در خطر دیدند با اعتراض‌های خود و شکایت و نفوذ و رابطه و... در سال ۵۳-۵۴ مجلس را مجاب به تصویب قانونی کردند که بر مبنای آن رسمیت این گروه پذیرفته شد و مجوز رسمی برای فعالیت به این گروه داده شد.

دلیل عمده ی این تصمیم هم گویا همان معضل کمبود دندانپزشک بود و پیش بینی می‌شد بعد از حدود ۲۰-۳۰ سال با افزایش خروجی دندانپزشکان از دانشگاه‌ها، طبق تکامل داروینی، دندانپزشکان تجربی کم‌کم از دور خارج شوند و این نسل از کار بیفتد و مشکل حل شود. ولی باز عده‌ای از استخوان خرد کرده‌های این طیف با تلاش و پیگیری‌های متعدد خود قانون قبلی را برای اجرای مجدد احیا کردند و جمع دیگری از این تیپ افراد به این حرفه اضافه شدند.

آخرین مجوزها هم مربوط به سال ۶۸ است که باید افراد داوطلب دارای ۱۵ سال سابقه ی کار قبل از آن تاریخ می‌بودند و مدارک معتبر! ارائه می‌دادند. بعد از گذشت سال‌ها دانشکده‌هایی مخصوص آموزش افرادی که در قسمت لابراتوارهای پروتزی دندانپزشکی مشغول به فعالیت بودند به وجود آمد. حیطه اختیارات این افراد شامل: ترمیم‌های سطحی، جرم گیری، پروتز متحرک و نه ثابت و اورژانس‌های ext و نه ریشه و دندان عقل بود.

هنوز هم در جامعه افرادی هستند که با عنوان‌های مختلف به فعالیت در رشته دندانپزشکی مشغول اند و پا را از حیطه اختیارات قانونی خود فراتر نگذاشتند و خالصانه در حال خدمت به نظام سلامت دهان در کشورند ولی تعداد این افراد کم شده و اتفاقاً و صد البته مشکل عمده و صحبت‌ها همین جا است. افرادی که با نداشتن آگاهی کافی در بعضی قسمت‌ها وارد شدند و صدمه به بهداشت دهان مردم این کشور زدند و گاها جنجال و سروصدای آن‌ها خاصه در شهرستان‌ها بسیار فراتر از دندانپزشکان شده.

شاید هم بخش زیادی از این وضعیت از خودمان نشأت گرفته، وقتی هنوز دندانپزشکانی می‌بینیم که برای ساخت دست دندان که نه، برای گرفتن یک قالب‌گیری ساده از دهان مریض، آنها را به لابراتوارها و دندان سازها ارجاع می‌دهند و یا منتظرند که آقایان بیایند و قالب مریض را بگیرند، باید شاهد این چنین.....

حرف برای گفتن زیاد است و جا کم!

این نوشته شاید بخشی از مشکلاتی باشد که در جامعه دندانپزشکی درگیر آن هستیم و مسلماً خواهیم بود.

والسلام!

فان توم

رضا ایزدجو

آره فانتوم،

ولی نه اون فانتوم بلند پرواز و جنگنده.

فانتوم دانشکده خودمونو می گم بابا ...

فانتومی که هم بال داره، هم موتور و همه‌ی امکانات یک هواپیمای کامل

ولی این کجا و اون کجا؟

فانتومی با بال‌های شکسته و موتوری روغن سوزو بدنه‌ای درب‌وداغون که با کلی ادعا به

پرواز دراومده، ولی مثل خطوط هواپیمایی خودمون این خلبانا هستن که به سختی این طیاره‌های

کهنه و از رده خارج شده رو اداره می‌کنن، که گاهی با موفقیت تمام به سرانجام می‌رسه و گاهی متاسفانه سقوط.....!

اگر در طول پرواز سقوط نکنی و زنده بمونی میشی یک خلبان کامل و مطمئن. البته اگر به جای راهنمای پرواز، از کتاب شیلینبرگ استفاده کنی نه شلیل برگ....

و همیشه یک سخنی هست که می‌گه آدم‌ا تو محدودیت‌ها ستاره می‌شن، توجیه خوبیه واسه کمبود امکانات و الکی مثلا راست می‌گه....

غرغرکردن و اعتراض فایده نداره و کم‌کم باس آماده پرواز شیم درست مثل هواپیماهای توپولوف با عیب‌های فنی و توکل بالا...

البته می‌تونیم کمک بگیریم از کشورهایی که تحریم نیستیم واسه فیکس کارمون ...

یکم بچرخ و بگرد، التماس کن، دور نیست ها!!!!، فقط باس چشما‌تو باز کنی

همونی که تو کل این مجموعه تک ستاره است و با اون لهجه مشهدی به کسی نه نمی‌گه و کار‌تو میده و میره (چه

دست‌بندای نازیم دره‌ههه) و قوت غالبشم معمولا با نون‌ربی میگذره، از گفتن نام به‌علت مسایل امنیتی معذورم.

یکم که کار کنی دستت میاد چقدر سخته، موتورهای خسته این خطوط که اکثر قریب به اتفاق، کار می‌کنن و به پرواز

در میان، ولی چه کارکردنی؟ وقتی قادر به چرخوندن پره‌های هواپیمامون نیستن یا صریح بگم برداشتن جسم نحیف و

ظریف آکریل براشون کار سخته (خسته‌ان می‌فهمییییی، خسته !!!)

البته من کم‌کم دیگر نگران این مسایل نیستم، نگران اینم که نذارن به پرواز دربیایم.

نگران اینم که حتی در آینده خطی نباشه واسه به پرواز دراومدنمون.

آره، شرایط ورود خلبان‌های جدیدو می‌گم که با وجود این کمبود امکانات عرصه‌ی پرواز تنگ‌وتنگ‌تر شده....

ولی کاش مسئولین هواپیمایی بدونن جایی که فعالیت و تصمیم میگیرن واس ماس،

یعنی کلیش واس ماس...

وقت پرواز نزدیکه و یک آسمون خشمگین و غرنده در انتظارمون

آخ آخ دیر شد برم الان در کلاس قفل میشه...!

دغدغهای از جنس DMFT

ساناز کارمزار

با روپوش سفید تو راهروهای دانشکده تنم مور مور می‌شه..... ما داریم چی کار می‌کنیم به نظرتون؟ ما داریم کجا می‌ریم؟

در گیرودار همین فکرها، در بزرگترین گردهمایی دندانپزشک‌های

کشور، که به زعم یکی از اساتیدمون تا حالا اینقدر دندانپزشک یک جا

رویت نشدند، به طور اتفاقی توی پانل پرسش و پاسخی که درباره‌ی

لامینت ونیر مستقیم و غیر مستقیم بود نشستہ بودم. نفهمیدم چی

شد که یهو بحث کشیده شد به صحرای کربلا... یعنی به DMFT ...

هیئت رئیسه‌ی پانل که از قضا همه یا اغلب از بزرگان رشته‌ی ترمیمی

بودند، نمی‌دونم چی شد که یهو شروع کردند به درد دل... آره. به نظر

می‌یاد که اقدامات در زمینه‌ی DMFT متاسفانه اصولا به همین درد

دل خلاصه می‌شن. یکی از اون‌ها می‌گفت که من متاسفم که روز

دندانپزشک در همه‌ی تبریک‌هایی که به هم می‌دادیم، خودمون رو

معمار لبخندهای زیبا می‌دونستیم و هیچ‌کس خودش رو، ما رو، پزشک

سلامت‌دهان معرفی نمی‌کرد. و آقای دکتر دیگری، که از قضا برو و

بیایی در وزارت خانه و سازمان نظام پزشکی دارند، نا امیدانه از اعداد و

ارقام مربوط به این شاخص در کشور سخن می‌گفتند و معتقد بودند که

ما هیچ اقدام قابل توجهی برای بهبود وضع فعلی سلامت دهان و دندان

مردم انجام نداده‌ایم.

حرف‌های من در این متن، قطعاً یک مقاله‌ی علمی نیست. صرفاً از

جنس همون درد دل‌اند... درد دل دانشجویی که دیر یا زود وارد بازار

کار خواهد شد... اما هنوز در مورد رسالت خودش سرگردان است...

تصورم این است که هر کدام از ما در کار خود، در مطب یا درمانگاه

خالق یا صاحب یک سبک خواهیم بود... و برای خودم در خیال، همیشه

فکر می‌کنم به راهکارهایی که سبک کاری خودم را به سمت آگاهی

بخشی در راستای کاهش شاخص DMFT سوق دهد... هوم... شاید

هم این‌ها همه‌اش حرف باشد و ایده‌آل گرایی‌هایی که خیلی از واقعیت

دور هستند... ولی خب امیدوارم که این طور نباشد ... در واقع خدا نکند

که این طور باشد! تمام

همه اش سعی می‌کنم به خودم القا کنم رشته‌ی ما یک رشته‌ی لوکس

نیست... درد دندان درد بزرگی ست... نبودن دندان فقدان بزرگی‌ست...

آموزش‌های ساده برای سالم نگه داشتن دندان‌ها کار بزرگی‌ست... وقتی

اتفاقی در دهان یک بچه SSC می‌بینم ذوق می‌کنم کلی... یا وقتی

یکی هنوز یک خط رو دنداننش افتاده، می‌افته به پی‌گیری، خوشحال

می‌شم... وقتی می‌بینم بعد ناهار یکی نخ دنداننش رو از تو کیفش در

می‌یاره و می‌افته به جون پاکسازی سطوح پروگزیمال دندان‌ش روحم

به پرواز درمی‌یاد اصلا... D: ولی چه فایده که زود ناامید می‌شم...

زود تمرکزم رو برای فوکوس کردن روی این موضوع از دست می‌دم...

مثلا وقتی می‌بینم تعداد دندان‌هایی که اطرافیانم از دست دادن خیلی

بالاست... نه این که برم تو دهنشون، DMFT شون رو دقیق بشمرم،

نه! همون چیزایی که از بیرون می‌بینم حتی، خیلی زیاد محسوب

می‌شه به نظرم... وقتی می‌بینم که خانم‌ها و آقای‌های جوونی به‌شوق (!)

گذاشتن دست دندان، دونه‌دونه دندان‌شون رو می‌کشن طفلکا، وقتی

می‌بینم بعضی‌ها برای توجیه این خرابی استفاده می‌کنن از عبارت

جنس دندانم خرابه دکتر، یا حاملگی این طوریش کرده، وقتی می‌بینم

یه متخصص محترم توی مطبش همراه با تخصصش، همه‌کار دیگه‌ای

هم انجام می‌ده، و هر جور می‌خواد برای کار خودش تعرفه تعریف

می‌کنه، و وقتی یه همکار دیگه حاضر نیست هیچ جور مسئولیتی برای

کارهاش، اشتباهاش حتی، بر عهده بگیره... دیگه غصه می‌خورم... دیگه

حسابی غصه می‌خورم... دیگه نمی‌تونم با اطمینان بگم رشته‌مون یک

رشته‌ی لوکس نیست... و نمی‌تونم بگم اگر هم هست، ما تلاشی کردیم

که از این حالت خارج بشه... چند روز پیش اتفاقی تو مترو، برگه‌ی

معاینه‌ی دندان‌ی خانومی رو دیدم که از تو کیفش درآورده بود و داشت

نگاش می‌کرد... امضا و اسم و فامیل و مهر یکی دو تا از استادامون

رو دیدم توش... و فکر کردم ما، نباید فقط به روی یک کاغذ تو کیف

یک مریض خلاصه بشیم... ما باید بریم تو متن زندگیش... بشیم یه

سبکی واسه زندگیش... پوووووف... من گاهی حتی از دیدن خوداهامون،

پیشکش به جناب ((یونیت))

پیشکش به جناب ((یونیت))

رحیمه مهربان

تو تکیه‌گاه استواری که
آسان کنی بی شک مداوا را
در خدمتی، بی هیچ تبعیضی
هر آدم مسکین و دارا را
روغن کند قاطی اگر توربین
تو می‌دهیش آرام دل‌داری
او پافشاری می‌کند هر بار
اما به روی خود نمی‌آری
گرد تو جمع دوستان جمع است
توربین و انگل و ساکشن هربار!
به تو همیشه پشتشان گرم است
از تو ندیده هیچ کس آزار!

بوده ست جزو افتخاراتش
شاگرد زیر دست تو بودن
تابوره با نور شما بالید!
-وردست تو خوب است آسودن-
با آب و برقت خوب می‌سازی
اهل تلاش و سعی بسیاری
۲شيفته مشغول کاری تو
کاری ندارد با تو بیکاری
هم صندلی هستی و هم تختی
تنظیم کردی این چنین جا را
مثل دلار و بورس می‌مانی
بالا و پایین می‌کنی ما را

تو حامی خوبی شدی آن روز
روزی که مردی داشت دندان درد
از درد می‌پیچید و می‌غرید
رنگ تمام شیلدها شد زرد!
آن مرد می‌غرید اما باز
تو گوش به فرمان ما کردی
با چشم خود دیدم که او را تو
با یک اشاره کله پا کردی
هستی مهم آنقدرهایی که
بی تو تمام کار ما لنگ است
کارت نمی‌آید به چشم انگار
کارت شبیه کار فرهنگ است!

امیرضا مشرقی

لحظات ناب برای صیقل روح

رفلکس Gag بیماری هنگام جاسازی فیلم در دهان در بخش رادیو، خیره شدن به چین و چروک صورت پیرمرد یا پیرزنی در بخش پروتز متحرک، دعای خیر مریضی پس از کشیدن دندان‌ش در بخش جراحی، حس در دست‌داشتن تفنگی در هنگام استفاده از لایت کیور در بخش ترمیمی، دیدن ضایعه بزرگی در دهان مریض در بخش تشخیص، سمان کردن روکشی در دهان بیمار در بخش پروتز ثابت، خوابیدن بچه‌ای در حین کار در بخش اطفال، استرس شدیدی هنگام

ظاهرکردن عکس آپچوریشن در بخش اندو، بوسیدن بچه‌ای با دندان‌های کج و کوله در بخش ارتو، سبک شدن فک مریضی پس از جرم‌گیری در بخش پریو... همه این‌ها گوشه‌ای از لحظات خاص و احساسات نابی بود که همگی ما دانشجویان دندانپزشکی، کم‌وبیش تجربه کرده، می‌کنیم یا خواهیم کرد. باشد که این‌ها، طبع مان را لطیف‌تر سازد و صیقلی باشد برای روحمان که اگر چنین نباشد، علم و هنرمان به ارزشی نیرزد...

بی‌علاقگی دانشجویان

بی‌انگیزگی سیستم آموزشی؟

به نام خدا

وقت خداحافظی ما هم رسید. دوران دانشجویی ۶ ساله ما نیز به آخراش نزدیک میشه. دورانی که بی‌شک وجه مشترک ما و اساتید گران قدر بود و هست. البته از نظر برخی از اساتید شباهتی به هم نداره! بسیار شنیدیم نقدهایی بر این اساس که «دانشجو هم دانشجویان قدیم! در زمان دانشجویی ما، همه طالب و جویای واقعی علم بودیم؛ برخلاف امروز که دانشجویان فقط میان سرکلاس، حضور می‌زنند و می‌رنند!»

هر بار این نقدها توسط اساتید محترم مطرح می‌شد، من با دیده تردید به آنها نگاه می‌کردم. در اینکه آموزش آکادمیک امروز با سالهای گذشته تفاوت زیادی داره شکی نیست. ولی اینکه این تفاوت بیشتر تحت تاثیر بی‌علاقگی دانشجویان هست یا بی‌انگیزگی نسبی سیستم، همیشه برام جای سوال بود.

و الان بعد ۶ سال به خودم حق می‌دم واسه این تردید. در میان دوستان من بسیار بودند دانشجویانی که عمیقاً طالب علم بودند و هستند، به مطالب ارائه شده و برنامه‌ریزی شده در کوریکولوم آموزشی قانع نبودند و تلاش زیادی کردند برای پا فراتر گذاشتن در وادی علم، برای بسط دادن هر چه بیشتر آموخته‌هاشون به عمل.

تلاش‌هایی که به ظن من اغلب مذبوحانه و بی‌نتیجه بود! البته بودند اساتید گران قدر که ارزش این اشتیاق رو دریافتند و پاسخی برای اون ارائه دادند. ولی متأسفانه پیش‌آمد شایع‌تر آن بود که انگیزه زیادی برای برگزاری جلساتی فراتر از تعریف کوریکولوم و بر اساس نیاز دانشجویان وجود نداشت.

این مدت چه بسیار جلسات با عنوان «رفع مشکلات

آموزشی» برگزار شد، چه مذاکرات متعددی با کادر محترم علمی دانشکده و مدیران گروه‌های آموزشی صورت گرفت و چه کم به ثمر نشست. پی‌گیری دانشجویان در گروه‌ها و تشکلات آموزشی موجود در دانشکده برای برگزاری جلسات و کلاس‌های آموزشی اغلب با در بسته مواجه می‌شد و هم چنین درخواست‌های مکرر دانشجویان برای انجام کار عملی سازماندهی شده‌ی بیشتر در بخش‌ها و فان‌توم‌های آموزشی بی‌نتیجه می‌ماند.

بدیهی‌ست که این تغییر نگرش در آموزش دانشجویان دوره‌ی عمومی، ریشه در تغییر اولویت‌ها در سیاست‌گذاری آموزشی فعلی دارد؛ نمونه‌ای از این تغییرات پر رنگ‌تر شدن جنبه پژوهشی نسبت به جنبه آموزشی در مقایسه با قبل است؛ حال آنکه تصور بر آن است که آموزش، رسالت اول یک محیط آکادمیک باشد.

با این وجود انتظار بر آن بود که دانشکده با توجه به اختیاراتی که دارد راه حل متعادل‌ی جهت برطرف کردن نیاز دانشجویان و ایجاد علاقه و انگیزه‌ی بیشتر جهت انتقال تجارب با ارزش اساتید به دانشجویان بیابد.

این نوشته، درد‌دلی بود از طرف دانشجویان، مخصوصاً دانشجویهایی که در شرف فارغ التحصیلی قرار دارند که در راستای بهره‌مندی بیشتر از دانش و تجربه‌ی ارزشمند اساتید، که حکم گنجینه رو دارد، گاهی با بی‌مهری و کم‌لطفی رو به رو شدند. عمیقاً امیدواریم آموزش آکادمیک مسیر تعالی و پیشرفت رو پیدا کنه و هر روز بهتر از دیروز باشه.

پایان

تندیس نخل طلایی...

وقتی وارد بخش می‌شوی، سرش را بالا می‌گیری و با گفتن عبارت معروف «سلام خانوم دکتر مهربون - سلام آقای دکتر مهربون، مریضت اومده» جویای حال و کارت می‌شود و تو چقدر ذوق می‌کنی که بدون هیچ دردسری برخلاف سایر بخش‌ها بیمارانت منتظر نشسته و با کلی پرونده مرتب شده مواجه می‌شوی. حواش حساسی جمع است و برای همین روی دیوار اتاقک شیشه‌ای‌اش تکه‌کاغذهایی که حاوی اطلاعات کیس‌های مورد نظر دانشجویان است را، درست جلوی چشمانش چسبانده تا با بیماران مراجعه‌کننده تطبیق دهد و هم کار دانشجو راه بیفتد و هم مراجعین ...

حواش هست که برای تو یک جلسه مریض نداشتن هم، یک جلسه است و تمام تلاشش را در توجیه بیماران برای آمدن در وقت مقرر میکند. برای همین، وقتی تو مشغول انجام کار برای مرضی‌های کوچولوت هستی، طبق معمول خودکار و پرونده به دست از راه می‌رسد و باز هم سوال همیشگی «جلسه بعد همین مریضو میبینی؟»

اما خب گاهی نمی‌شود دیگر! اینجور وقت‌ها باز هم خیالت راحت است که مسئولانه، راهروهای دانشکده را بالا و پایین می‌رود و حتی شده از بخش ارتودنسی برایت مریض پیدا می‌کند و چقدر حس مسئولیت و دلسوزی‌اش بنظرت می‌آید.



تندیس‌های نخل طلایی این شماره با احترام تقدیم می‌شود به:
جناب آقای تفته‌گر - نرس محترم بخش اطفال
جناب آقای ظریف - منشی محترم بخش اطفال
رفتار دلسوزانه و سرشار از احترام و احساس مسئولیت
شما، بسی مایه دلگرمی ماست
لحظه هاتان با شادی و دقایق عمرتان با برکت مستدام باد.



نماینده جان

ساناز کارمزار

نماینده جان

همه‌ی ما می‌فهمیم که

بالا و پایین رفتن از پله‌های آموزش سخت است

هماهنگ کردن برنامه‌ی امتحان‌ها سخت است

پاسخگو بودن همزمان به استاد و مدیر گروه و رئیس بخش و مسئول آموزش سخت است

جزوه از استاد گرفتن سخت است

جزوه تو اتاق کپی گذاشتن سخت است

گروه بندی کردن سخت است

مخصوصا در مورد آن پنج شش نفری‌هایی که از قضا دوست دارند همیشه با هم باشند

هوای همه را داشتن سخت است

راضی نگه داشتن همه سخت است

ما درک می‌کنیم که

همه‌ی این‌ها سخت‌تر هم می‌شود وقتی تو هم خودت بخش داری، کلاس داری، درس داری، به استراحت نیاز داری، شارژ گوشی‌ات هم کم می‌آید گاهی...

همه‌ی این‌ها خیلی سخت‌تر هم می‌شود وقتی بی‌تفاوتی می‌بینی از مسئولین، وقتی می‌شنوی که خودش خواسته نماینده شده، دنده‌اش نرم، مجبورش نکردن که، وقتی می‌شنوی پشت سرت پچ پچ می‌کنن که خوب هوای خودش و رفیقاشو داره، وقتی فکر می‌کنی تلاش‌هات هیچ جا دیده نمی‌شه، وقتی فکر می‌کنی که لطف مبرم تو، حق مسلم آنان پنداشته شده است.....

نماینده جان

ما، همه‌ی این‌ها را می‌فهمیم...

و می‌دانیم که اگر نبود انجام وظیفه‌ات، خیلی خیلی از این کارها روی زمین می‌ماند...

ما می‌فهمیم که تو نه برای این کارت حقوق و مواجب می‌گیری، نه آخرش الکی مثلاً بهت یک گواهی می‌دهند که قاب کنی بزنی به دیوار اتاق... و متأسفم که خیلی وقت‌ها فقط زبان ناسپاسی ما به سرت دراز است...

کاش بدانیم که باید قدردان‌تر باشیم... کاش بفهمیم کم تر کسی پیدا می‌شود که بی‌مزد و مواجب در این دنیا کاری انجام بدهد...

به رسم ادب و به نشانه‌ی دوستی، دستانت را به گرمی می‌فشاریم

نماینده جان

و تلاش‌های بزرگت را با قدردانی کوچک خود ارج می‌نهم بزرگوار...



مراسم تقدیر دانشجویان ورودی ۸۸،

از نماینده‌شون، آقای حسین صورتگر، ۳ اردیبهشت ۹۴، کلاس درمان جامع

سخن آخر...

یکی بود یکی نبود

آزاده ایزدجو

اولش اینجوری شروع شد که بهو به من پیشنهاد شد که واسه دانشکده خودمون یه ماهنامه داشته باشیم با کلی مطالب در مورد خود خود دانشکده، بدون هیچ وابستگی حزبی و سیاسی. هنوز که هنوزه این سوال یه گوشه ذهنم جا خوش کرده که چرا من؟ من خیلی آدم با تجربه‌ای تو این راه نبودم، ولی بعضی وقتا فک می‌کنم که هیچ کس جای ما نمی‌تونست باشه، اهم اهم ...

خلاصه اینکه با کلی تجربه نداشته شروع کردیم به گشت و گذار تو دانشکده واسه پیدا کردن افراد کاربلد و نابغه! نبوغ نویسندگی، نبوغ عکاسی ...

خیلیا معرفی شدن ولی همین که پای عمل به میون میومد، می‌شدن نبوغ‌پیچوندن و ما هم که گردنمون از مو باریکتر ... خلاصه بگم که نوابغ ما شدن نوابغ با معرفت که تا ته تهش می‌تونستیم بهشون اعتماد کنیم. شماره اول که چاپ شد دل تو دلمون نبود و همش تو راهروهای دانشکده قدم می‌زدیم و به چهره‌ی همه دقیق می‌شدیم، خلاصه اینکه بازتابش بین $\alpha + \alpha$ - بود، مام وسط دو راهی موندیم. وسط دوراهی یکی اومد گفت نشریتون مته دبیرستان دخترنوست. مام فکر کردیم که دبیرستان دخترنونه چقدر جذاب بوده بعد یکم دیگه که فکر کردیم فهمیدیم که منظورمون یه چی دیگه بوده و خواستن بگن مام بازی !!

گروهمون وسیع‌تر شد با کلی ایده‌های جذاب‌تر و سوژه‌های بهتر... کارا پیش می‌رفت کند و تند و خوب و بد... ولی خوب خدا رو شکر شماره به شماره خواننده‌های مجله بیشتر و بیشتر می‌شد، حتی جووری که صبح‌ها وقتی وارد دانشکده می‌شدم خیلیا ازین که من امروز صبحونه خوردم سوال می‌کردن که نکنه کار به ناهار بکشه (رجوع شود به شماره دو، صفحه دو، متن گاهی یادم می‌رود) بازتابای خیلی بهتری هم داشت مثلا این که بچه‌ها دیگه واسه گرفتن وسایل خیلی منتظر نمی‌موندن، تمشک، طلایی شده بود حسابی !! و اینجا بود که ما احساس کردیم داریم به اهدافمون می‌رسیم.

داشتیم به ادامه راه فکر می‌کردیم که چی کار کنیم چی کار نکنیم واسه بهتر شدن شرایط دانشکده‌مون که نسبت بهش یه حس غیرت داریم، ای داد و بیداد سال شیش شدیم و باید راه رفتنی و رفت و در بستنی رو هم بست. این شد که اعتماد کردیم به چند تا از نوابغ با معرفت دانشکده که این راهی رو که ما شروع کردیم و ادامه بدن و وقت بذارن واسه مطالب دانشکده، واسه دیدن کم و کاست‌های دانشکده، واسه چیدن کم و کاستها داخل سطرهای مجله دانشکده خود خودمون ...

حالا می‌خوام اول از دوستای نازنینم که پایه‌ی ثابت کار بودن، خانم‌ها ساناز کارگزار و زینب رضایی و آقایان آرش شعبانی و حمید شجاعی و حسین صورتگر و همه دیگه عزیزانی که در این راه همراهمون بودن تشکر کنم و ثانیا اعلام کنم که دوستانمون ادامه دهنده‌ی این راه هستن و واسشون آرزوی موفقیت دارم.

امیدوارم این مجله تو راه اصلی خودش پیش بره و راهی باشه واسه تعالی دانشکده خود خودمون ...

